

بررسی عوامل سیاسی - اقتصادی تاثیر گذار در مشارکت زنان در جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲

سحر پورحسینی دهمیری^۱

رضا پریزاد^۲

علی شیرخانی^۳

چکیده

مشارکت به عنوان یکی از مولفه‌ها و ابزارهای رسیدن به توسعه مطرح است. در این بین، مشارکت سیاسی زنان، از جمله انواع مشارکت است که نقش مهمی را در فرآیند توسعه ایفا می‌کند. هدف اصلی و اساسی مقاله حاضر، تبیین مولفه‌های سیاسی و اقتصادی تاثیرگذار بر مشارکت سیاسی زنان در ایران پس از انقلاب اسلامی است. بر اساس آمار رسمی کشور، بیش از نیمی از جمعیت ایران را زنان تشکیل می‌دهند، اما برای طرح مسأله نمودن باید با نگاهی فراتر به این مقوله نگریست، زیرا به خصوص در جوامعی چون ایران که نهاد خانواده هنوز رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد، زنان نه تنها به لحاظ کمی که به لحاظ کیفی نقش مؤثری در زمینه امور تربیتی ایفا می‌نمایند، لذا جایگاهی بسیار فراتر از شاخصه‌های ظاهری مشارکت سیاسی را در امر توسعه دارا می‌باشند. با توجه به این امر، سوال اصلی مقاله حاضر این گونه مطرح شده است که مولفه‌های سیاسی - اقتصادی تاثیرگذار بر مشارکت سیاسی زنان در ایران پس از انقلاب اسلامی کدام است؟ در پاسخ این فرضیه‌ی محوری مطرح شده است که در بعد سیاسی مردسالاری در عرصه سیاسی و ساختار قدرت سیاسی و در بعد اقتصادی ساختار اقتصادی رانتیر و اشتغال از مهم‌ترین مولفه‌های تاثیرگذار بر مشارکت سیاسی زنان در ایران پس از انقلاب اسلامی هستند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در جمهوری اسلامی ایران، مشارکت سیاسی زنان به انجا مختلف به رسمیت شناخته شده است. با این حال، علل و عوامل اجتماعی بسیاری بر آن اثرگذار است. در واقع در بین علل و عوامل تاثیرگذار بر مشارکت زنان، عوامل سیاسی و اقتصادی اصلی‌ترین نقش را ایفا می‌کنند. نوع روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلمات کلیدی:

مشارکت، مشارکت سیاسی، عوامل سیاسی، عوامل اقتصادی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول)

^۳ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

انسان موجودی اجتماعی است و مشارکت در اجتماع از دیرباز با زندگی انسان پیوند داشته است. ارسطو مشارکت را محور زندگی سیاسی قرار داد و شهروند را کسی دانست که از حق مشارکت در امور قضایی و شورایی برخوردار است. بر اساس دیدگاه ارسطو، مشارکت حق همه شهروندان است. البته در یونان باستان و زمانه ارسطو تمام ساکنان دولت شهر، شهروند آن محسوب نمی‌شدند. شهروندی حق بودی از آن مردان آزاد با سطح خاصی از ثروت.

مفهوم مشارکت سیاسی تمام شهروندان، پدیده‌ای جدید و مختص دولت ملت‌های مدرن است. بسیاری از پژوهشگران، درباره اهمیت مشارکت سیاسی به مثابه یک عامل اساسی در تضمین سلامت دموکراسی‌های مدرن اظهار نظر کرده‌اند. هلسیوم، مشارکت سیاسی را شرکت کردن یا درگیر شدن فرد در فعالیت‌های سیاسی می‌داند و رأی دادن در انتخابات را نمونه بارز مشارکت سیاسی به شمار می‌آورد. به نظر راش، مشارکت سیاسی درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی، از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی است.

مشارکت سیاسی، یکی از شاخصه‌های بسیار مهم توسعه سیاسی محسوب می‌شود. همچنین با مفهوم فرهنگ سیاسی ارتباط تنگاتنگی دارد چرا که افراد در بستر فرهنگ سیاسی که از طریق جامعه پذیری سیاسی برای آنان درونی شده است وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شوند. در فرآیند مشارکت سیاسی، عوامل گوناگونی چون سن، جنس، مذهب، موقعیت اجتماعی، انگیزه سیاسی و تحرک اجتماعی تأثیر دارند اما عواملی نیز ممکن است مانع مشارکت سیاسی شوند. از جمله: عدم پاسخگویی مسئولین حکومتی، نداشتن آزادی در حقوق مدنی، کنترل مطبوعات، استفاده از پلیس علنی و سرکوب جنبش‌ها و احزاب سیاسی.

با توجه به مطالب ذکر شده، باید اذعان شود که گرچه مشارکت در امور سیاسی برای اولین بار حدود دویست سال پیش از طریق حق انتخاب، صرفاً برای مردان، رواج یافت؛ لیکن مشارکت زنان در سیاست در مقایسه با مردان به گونه‌ای متفاوت بوده است زیرا زنان با تأخیری صد ساله به حق رأی و مشارکت در سیاست دست یافتند. در گذشته به لحاظ عدم نیاز به مهارت، مشارکت سیاسی زنان نیاز به آموزش و کسب تخصص نداشت لیکن با شروع انقلاب صنعتی عرصه فعالیت زنان نیز دگرگون شد. امروزه با وقوع تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در جوامع و با توجه به رشد و توسعه سیاسی- اجتماعی، گسترش آموزش و پرورش و وسایل ارتباط جمعی نحوه و میزان فعالیت زنان در ابعاد مختلف تحول یافته است اما با این وجود، آنچه بدیهی می‌نماید این است که کماکان درصد مشارکت سیاسی زنان در امور سیاسی و اجتماعی کمتر از مردان است. که مشارکت سیاسی زنان در ایران بعد از انقلاب با فراهم شدن زمینه‌های شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی رو به فزونی بوده است؛ چرا که در ایران قبل از انقلاب، به دلیل ساختار سنتی قدرت، فرهنگ سیاسی از نوع محدود- تبعی بوده و شاه بیشتر حرکت‌های اصلاحی در زمینه توسعه سیاسی را سرکوب می‌کرد.

مفهوم مشارکت

مشارکت به اقدام‌هایی که متضمن حمایت و همچنین درخواست از نخبگان حکومتی است اطلاق می‌شود. در تعریف مشارکت سیاسی باید به دو نکته توجه نمود:

۱- مشارکت به عنوان اقدامی است که صرفاً واکنش‌ها یا احساسات انتزاعی را شامل نمی‌شود بلکه احساسات شخصی را نیز در بر می‌گیرد.

۲- منظور از مشارکت، اقدامات داوطلبانه شهروندان است. بنابراین اقدامات غیر داوطلبانه از حوزه مشارکت خارج می‌شوند.

مشارکت سیاسی، عبارت است از کلیه فعالیت‌های شهروندان غیر حکومتی که به صورت داوطلبانه در قالب یک سازمان یا خارج از آن در سطوح ملی یا محلی، به منظور تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم بر انتخاب کارگزاران حکومتی و یا تعیین سیاست‌ها و خط مشی آنان صورت می‌گیرد (اسماعیلی، ۱۳۸۴: ۵۵).

اهمیت مشارکت سیاسی

طبیعت انسان اجتماعی است و زندگی اجتماعی هم، براساس روابط انسانها با یکدیگر امکانپذیر می‌شود و در این فرآیند، فرد و جامعه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. در نتیجه، بر افراد جامعه لازم است نقش خود را در این تأثیرگذاری و تأثیر پذیری، به درستی ایفا کنند. از این رو، افراد باید با مشارکت فعال در سرنوشت خود و جامعه، دخالت کرده و در سیاست گذاری‌ها، تصمیمات و چگونگی اداره امور کشور تأثیرگذار باشند؛ چراکه اگر در تعیین سرنوشت خود مشارکت نداشته باشند، براساس سنتهای موجود در علم خلقت، دیگران با سلطه بر آنها و به جای آنان تصمیم‌گیری خواهند کرد و با ایده و ایدئولوژی‌های نابهنجار باسیاستگذاری و تنظیم اداره امور پرداخته، جامعه را به سرمنزل هدف‌های مورد پسند جهان بینی خود سوق خواهند داد و چه بسا آن را به مرحله هلاکت بکشاند. از نظر سیاسی، مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود، منجر به رشد و تقویت اقتدار ملی و وحدت ملی می‌شود و چون در نظام مشارکت جو، از تمامی ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و استعداد‌های مردم استفاده می‌شود، فاصله طبقاتی و مشکلات دولت - ملی کاهش خواهد یافت (کلانتری و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۵).

مشارکت سیاسی از جمله ملزومات بنیادین مردم سالاری و شهروندی است و از ضرورت‌های جدانشدنی نظام سیاسی در قرن بیست و یکم است. اصلی‌ترین شاخص توسعه یافتگی سیاسی پاسخ به نیاز فزاینده مشارکت سیاسی و نهادینه کردن آن در قالب نهادهای مدنی است. مطالعه مشارکت سیاسی هر جامعه‌ای شناخت رفتار سیاسی مردم آن را میسر می‌سازد و مشخص می‌کند که در بسترهای اجتماعی گوناگون، میزان مشارکت سیاسی شهروندان چگونه و تحت تأثیر چه عواملی تغییر می‌پذیرد (مسعودنیا و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۸).

میزان حضور و مشارکت مردم در طول تاریخ به یک اندازه نبوده است، اما در هر زمانی که مردم پشتیبانی بیشتری از نظام سیاسی کرده‌اند و در جریان امور مشارکت بیشتری داشته‌اند، ثبات بیشتری بر نظام‌های سیاسی حکم فرما بوده است. در واقع مردم با مشارکت شان، هم خود را در اداره‌ی جامعه سهیم می‌دانند و هم به شکل بهتری می‌توانند خواسته‌ها و ناخواسته‌های خود را ابراز کنند. انتخابات که شیوه‌ی امروزی حضور و ابراز نظر مردم است، بهترین شاخص ارزیابی میزان مقبولیت یک نظام سیاسی محسوب می‌شود.

در مردم سالاری اسلامی، مشارکت مردمی به عنوان ویژگی یک جامعه پیشرفته از جمله اصول پذیرفته شده است. در این نظریه، حکومت با مشارکت همه جانبه مردم اداره می‌شود. امیر مؤمنان علی (ع) برای مشارکت در انتخاب رهبر می‌فرماید: «در حکم خداوند و دین اسلام، بر مسلمانان واجب است پس از اینکه امام و رهبرشان کشته شد دست از روی دست و قدم از قدم بردارند و کاری آغاز نکنند، قبل از اینکه برای خودشان رهبری دانشمند، خداترس و آگاه به قضا و سنت اختیار نمایند تا امور آنها را اداره کند» (مجلسی، ۱۳۶۸، ج ۳۳: ۱۴۳).

بنابراین، مردم در تحقق یکی از مهم‌ترین ارکان حکومت، یعنی رهبری، باید مشارکت فعال داشته باشند و رهبری را که واجد شرایط است برای سرپرستی و اداره امور جامعه انتخاب نمایند. نقش مردم تنها در انتخاب رهبر نیست، بلکه پس از انتخاب رهبر هم مردم باید حضور فعالی داشته باشند و به همین دلیل، امیر مؤمنان (ع) بیان می‌دارند که حاکم و دولتمرد نیاز به مشاوران راستگو و متخصص دارد (قربانی، ۱۳۹۵: ۸۴).

مشارکت سیاسی جزئی از رفتار اجتماعی محسوب می‌شود چراکه اول، به منزله یکی از ارکان و شاخصهای عمده توسعه سیاسی به شمار می‌رود. دوم، رابطه تنگاتنگی با مشروعیت نظام‌های سیاسی دارد و سوم، به میزان زیادی بیانگر نوع نظام سیاسی هر جامعه است. بنابراین، مطالعه مشارکت سیاسی هر جامعه‌ای شناخت رفتار سیاسی مردم آن را میسر می‌سازد و مشخص می‌کند که در بسترهای اجتماعی گوناگون، میزان مشارکت سیاسی شهروندان چگونه و تحت تأثیر چه عواملی تغییر می‌کند.

این مهم (مشارکت سیاسی) را می‌توان به عنوان یک رفتار و هنجار اختیاری انسانی، همانند هر عمل اختیاری دیگر، معلول باورها و اندیشه‌های افراد جامعه دانست. به عبارت دیگر مشارکت سیاسی، ریشه در فرهنگ سیاسی مشارکتی جامعه دارد. میزان مشارکت و شدت و ضعف مردم در مشارکت سیاسی وابسته به میزان مقبولیت نظام‌های سیاسی است، هرچه مشارکت سیاسی مردم در یک نظام سیاسی بیشتر باشد، مقبولیت نظام بیشتر است. طبیعی است که مشارکت سیاسی مردم، مولود به رسمیت شناخته شدن چنین حقی برای آنان است و این امر در مطالعات مربوط به حقوق اساسی انسان و ملتها بررسی می‌شود. قوانین اساسی، جلوه گاه حقوق اساسی یک ملت و از جمله حق او جهت مشارکت در زندگی سیاسی خویش است. بنابراین حقوق و قانون اساسی از یک سو همچون ابزاری در خدمت علوم سیاسی به هدف نهادینه کردن مشارکت سیاسی مردم عمل می‌کند و از سوی دیگر به منزله ساختاری است که رفتار سیاسی مردم و دولت را سامان داده، تحدید و تعریف می‌نماید و بر حسن اجرای آن نظارت می‌کند (قنائی و قیصری، ۱۳۹۶: ۱۰۲).

لذا کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته از نظر شاخص‌های توسعه و مشارکت با هم تفاوت‌های اساسی دارند، در کشورهای توسعه یافته میزان مشارکت سیاسی مردم بسیار پایین است. در حالی که در نظام‌های دموکراتیک و مدل حکومت‌های مردم سالارانه، به ویژه حکومت مردم سالاری دینی، اساس و بنیان شکل‌گیری حکومت براساس رأی و نظر مردم است. لذا مقوله مشارکت می‌تواند به حذف فاصله و شکاف میام حاکمیت و مردم بینجامد، چرا که مردم وقتی احساس کنند که بین آنان و حاکمیت فاصله‌ای نیست و حاکمیت را از آن خود تلقی کنند، آگاهانه و آزادانه و از روی اختیار و یا میل و اشتیاق، در توسعه ملی، مشارکت همگانی و فعال خواهند داشت. روشن است فعالیت‌هایی که از روی جبر، اجبار و اکراه صورت گیرند، هرگز در بلندمدت دوام نخواهند آورد.

هر دولتی باید میان قدرت، فرایندهای سیاسی و مشارکت مردم پل ارتباطی ایجاد کند؛ چرا که امروزه مشارکت سیاسی از مهم‌ترین شاخصه‌های کارآمدی و عدم مشارکت سیاسی به عنوان یکی از نشانه‌های ناکارآمدی دولت‌ها محسوب می‌شود و بدین معناست که دولت مزبور قادر به ایجاد شبکه‌های ارتباطی میان ترقیبات نهادی (قواعد بازی و هنجارهای مربوط به مشارکت سیاسی) و کارآمدی در سطح کلان و نیز در فرایندهای سیاسی خود نیست (آب نیکی، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

از نظر بسیاری از صاحب نظران، شرکت مردم در انتخابات ملی و رای دادن آنها به نامزد مورد نظر، شاخص مشارکت سیاسی شهروندان محسوب می‌شود. ولی چنین شاخصی نمی‌تواند بیانگر مشارکت واقعی مردم باشد؛ زیرا باید بین مشارکت آگاهانه، ارادی و واقعی مردم با مشارکت اجباری و برانگیخته تمایز قائل شد. ممکن است در یک جامعه توده‌ای، شهروندان به آسانی تحت تأثیر و نفوذ نخبگان سیاسی قرار گیرند؛ یا اینکه حضور افراد در پای صندوق‌های رای اجباری باشد، در این صورت مشارکت شهروندان واقعی نخواهد بود (پالیزبان، ۱۳۹۰: ۳۵).

مشارکت سیاسی متضمن سهیم شدن اجتماعی فعال، غیر توده‌ای، برابر و ناآمرانه از بالا به پایین افراد و گروهها (بویژه افراد و گروههای فرودست) در تلاشی سازمان یافته و سنجیده به منظور هدایت سرنوشت و بهبود اوضاع زندگی شان از حیث دخالت در تصمیم‌گیری‌ها و افزایش کنترل بر نهادهای سیاسی است. این موضوع را نیز نباید از نظر دور داشت که

حقوق سیاسی و مشارکت در حکومت بر پایه ی آزادی‌های سیاسی استقرار می‌یابد. هرگاه در نظام سیاسی و ارزشی حاکم بر جامعه، آزادی‌های سیاسی به رسمیت شناخته نشده باشد، جایی و فرصتی برای برخورداری شهروندان از حقوق سیاسی متصور نیست و همواره این حقوق در معرض گزند و آسیب است (پیشگاهی فرد و زهدی گهرپور، ۱۳۸۹: ۳۰).

علاوه بر این، معیار مشارکت سیاسی در جوامع مختلف فرق می‌کند. به این معنی که ممکن است در یک جامعه رای دادن بیشترین میزان مشارکت سیاسی تلقی شود؛ در حالی که در جامعه دیگر، دارا بودن منصب سیاسی بیشترین میزان مشارکت سیاسی تلقی شود. بنابراین، برای مطالعه مشارکت سیاسی، بررسی اشکال، ابعاد و عمق مشارکت بر اساس فهم کنش گران سیاسی هر جامعه ضروری است.

مشارکت پیامدهای دوسویه دارد؛ زیرا در یک معنا فقدان مشارکت و انفعال به این مفهوم است که دولت از منابع بالقوه‌ای که باید در خدمت آن قرار گیرد، بی نصیب می‌گردد و از سوی دیگر، مشارکت زمانی مؤثر واقع می‌شود که تغییراتی بنیادی در اندیشه و عمل به وجود آیند. از این رو، ایده‌های مربوط به مشارکت یک نقطه مشترک دارند و آن بها دادن به نقش و نظر مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دسترسی آنها به منافع قدرت است. مشارکت سیاسی پدیده‌ای جهانی است، نه به این معنا که همه افراد لزوماً فعالیت سیاسی دارند و نه اینکه از نظر شکل یا وسعت در همه جوامع به یک اندازه است، بلکه به این معناست که در همه جوامع وجود دارد و شرایط پذیرش تغییرات را فراهم می‌سازد.

مشارکت سیاسی ویژگی‌های زیر را دارد:

۱. در مشارکت آزادی نهفته است و بدون آزادی و امکان فکر کردن و عمل آزاد مشارکت واقعی امکان ندارد. بدین منظور، دولت‌ها نیز برای مشارکت سیاسی باید امکان رقابت در عرصه کسب قدرت را برای همگان مهیا سازند و در این زمینه برابری بین انسانها و گروهها نیز تأثیر مهمی دارد.

۲. مشارکت سیاسی باید آگاهانه باشد. از این رو، مشارکت‌هایی که از روی اکراه و اجبار و فرمایشی است، مشارکت سیاسی واقعی به شمار نمی‌آیند.

۳. در مشارکت سیاسی، سه عنصر اصلی وجود دارند: سهم شدن در قدرت؛ کوشش‌های سنجیده گروههای اجتماعی به منظور در دست گرفتن سرنوشت و بهبود شرایط زندگی خودشان و ایجاد فرصت‌هایی برای گروه‌های فرودست.

۴. از دیگر ویژگیهای مشارکت سیاسی، «وسيله بودن آن» است. از این راه افراد می‌توانند با افزایش و توزیع مجدد فرصت‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نقش مؤثری ایفا کنند (بیگدلو و مرادیان، ۱۳۹۱: ۹۲-۹۱). برطبق گزارش مؤسسه تحقیقات توسعه اجتماعی سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۸۲ میلادی، هر گونه مشارکت دربردارنده سه خصیصه اصلی است:

۱. سهم شدن در قدرت.

۲. کوشش سنجیده گروههای اجتماعی به منظور بهبود وضع زندگی و حاکمیت بر حیات سیاسی خویش.

۳. ایجاد فرصت‌هایی برای اعضاء و گروه‌های فرودست جامعه (آراسته خو، ۱۳۷۷: ۹۲).

چارچوب نظری (نظریه ساموئل هانتینگتون)

مدل نظری این مقاله، بر اساس نظریه ساموئل هانتینگتون می‌باشد. هانتینگتون مشارکت سیاسی را از عوامل اصلی توسعه سیاسی می‌داند. آنان مشارکت سیاسی را تابع دو عامل نگرش و اولویت‌های نخبگان سیاسی و وضع گروه‌ها و انجمن‌ها و نهادهای اجتماعی واسطه در خود جامعه می‌دانند و معتقدند که فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی از طریق دو مجرا می‌تواند سرانجام به گسترش مشارکت سیاسی و اجتماعی بیانجامد:

الف. مجرای تحرک اجتماعی به این معنی که کسب منزلت‌های بالاتر اجتماعی به نوبه خود در فرد احساس توانایی و نگرش‌های معطوف به توانایی و تأثیر نهاد بر تصمیم‌گیری‌های دستگاه‌های عمومی را ایجاد می‌کند و این عوامل ذهنی در مجموع می‌تواند مشرق مشارکت در سیاست و فعالیت‌های اجتماعی باشد. در این حالت منزلت اجتماعی بالاتر و احساس توانایی و مؤثر بودن از نظر سیاسی به عنوان متغیرهای میانی، مشوق مشارکت اجتماعی و سیاسی می‌شود. به نظر این دو نویسنده، از میان متغیرهای منزلتی، میزان سواد یا تحصیلات فرد بیشترین تأثیر را بر مشارکت سیاسی دارد.

ب. مجرای سازمانی یعنی عضویت و مشارکت فعال در انواع گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی (اتحادیه‌های شغلی و صنفی، گروه‌های مدافع علائق خاص و نظایر آنها) است که احتمال مشارکت در فعالیت اجتماعی و سیاسی را بیشتر می‌کند. این عوامل در جوامعی که فرصت‌های تحرک فردی در آنها محدودتر است، اهمیت بیشتری دارد زیرا همانطور که گفته شد فرد برای رسیدن به وضع اجتماعی و اقتصادی بهتر به عنوان آخرین راه حل به فعالیت در سازمان‌های اجتماعی یا احزاب سیاسی می‌پردازد اما بطور کلی دخالت در فعالیت سازمان‌ها در تبیین تفاوت سطوح مشارکت سیاسی، از منزلت اجتماعی - اقتصادی مهم‌تر است (غفاری هاشجین و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۱۰).

در این بین، نقش خانواده حائز اهمیت است. در خانواده، والدین، ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی شان را از طریق بحث و گفتگو در منزل به فرزندانشان انتقال می‌دهند و بدین صورت، علاقه یا بی‌علاقگی خود را نسبت به مسائل سیاسی ابراز می‌کنند. مدرسه، دوستان، همکلاسی‌ها و وسایل ارتباط جمعی نیز از طریق ارائه اطلاعات و تفسیر دنیای سیاسی، بر تفکر و رفتار سیاسی افراد تأثیر می‌گذارند و فرد از نظر سیاسی، آن‌گونه می‌اندیشد که از نظر اجتماعی در آن به سر می‌برد. هانتینگتون نسبت بین نهاد و مشارکت سیاسی را از منظر افزایش ظرفیت‌ها پی می‌گیرد. به نظر او، در جوامع سیاسی سنتی، به لحاظ نبود ضرورت کارکردی در تأمین ثبات سیاسی جامعه، نهادهای سیاسی اعتبار چندانی ندارند. او نتیجه می‌گیرد که در این جوامع تقاضای مشارکت سیاسی افزایش نمی‌یابد. در مراحل گذار، چنانچه نهادسازی مساعد صورت گیرد، زمینه برای مشارکت سیاسی فعالانه فراهم می‌آید. در نقطه مقابل، اگر نوسازی نهادین سیاسی انجام نگیرد و گروه‌های نوظهور جذب نظام نشوند، این گروه‌ها دچار سرخوردگی شده و به عامل بی‌ثباتی بدل می‌شوند. در سنت دور کیمی، هانتینگتون ادعا می‌کند که در ناامیدی (و به کلام دورکیم سرگستگی و در بیان فروم بی‌کسی)، انسان در حال گذار به فعالیت سیاسی بیرون از قالب مجاری قانونی و رسمی جذب می‌شوند. از نظر هانتینگتون، نهادمندی سیاسی دارای شاخص‌های تعریف شده‌ای است، هانتینگتون بر چهار شاخص اساسی تأکید می‌کند: ۱. پیچیدگی نهادهای سیاسی که سبب افزایش کارایی نهادهای سیاسی می‌شود؛ ۲. استقلال نهادهای سیاسی که به معنای پذیرش همه گروه‌های اجتماعی در کنار هم است که سبب ایجاد مشروعیت در جامعه می‌شود؛ ۳. انعطاف‌پذیری نهادهای سیاسی که به معنای انطباق نهادها بر مقتضیات تغییرات روزمره و حفظ کارکردهاست؛ ۴. انسجام نهادهای سیاسی که به معنای چگونگی انسجام و هماهنگی درونی نهادهای سیاسی است (عالم و نوری اصل، ۱۳۹۸: ۱۳۰).

نقش ساختارهای سیاسی در مشارکت سیاسی زنان در جمهوری اسلامی ایران

۱- مردسالاری در عرصه سیاسی

ساختار سیاسی، نقش تعیین‌کننده‌ای در ورود سوژه‌ی زنان به مجلس (حوزه قانون‌گذاری) ایفا می‌کند. به لحاظ نظری اغلب حکومت‌هایی که در ایران حاکم بوده‌اند، دارای ساختار سیاسی مردسالارانه بوده‌اند. از ویژگی‌های حکومت‌های توتالیتر مردسالار، انحصار قدرت و مناصب سیاسی در دست مردان است. بشیریه بیان می‌کند: «پدرسالاری شکلی از سازمان

اجتماعی و سیاسی است که در آن به زن نه حق دخالت در سیاست را دارد و نه از حقوق مربوط به مشارکت در حیات جمعی برخوردار است. در این معنا، در چنین جامعه‌ای برتری سیاسی مردان به چشم می‌خورد. با این رویکرد می‌توان گفت که دولت و سیاست در ایران پدیده‌ای مردسالارانه است. مردان با تمرکزگرایی و انحصار همه جانبه قدرت، مشارکت سیاسی زنان و به تبع آن شکل‌گیری سوژه‌ی مستقل زنانه را در عرصه سیاست را محدود و در صورت توانایی نابود می‌کنند. از منظر فوکویی، ساختار سیاسی نظام پدرسالارانه از رابطه‌ی قدرت، دانش برای تولید و باز تولید خود استفاده می‌کند. از منظر سیستمی و ساختارگرایانه نیز ساختار سیاسی نظام پدرسالاری از کلیه نهادهای اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی برای باز تولید مشروعیت خود استفاده می‌کند.

بنابراین، ساختار سیاسی نظام، پذیرای حضور زنان نیست. زنان در ارگان‌های تصمیم‌گیری سیاسی و ساختارهای حکمرانی کشور غالباً به حاشیه رانده می‌شوند. علیرغم پیگیری برنامه‌های توانمندسازی زنان از دهه‌ی هفتاد، تحول چشمگیری در سهم زنان در ساختار سیاسی رخ نداده است. جدول ۵، افزایش سهم زنان عالی رتبه از ۱۲٪ به ۱۶٪ در یک بازه‌ی زمانی ۱۵ ساله، بیانگر حضور حداقلی زنان در عرصه‌ی مقامات کشوری است که خود مؤید سلطه‌ی بلامنزاع گفتمان مردسالاری بر عرصه‌ی ساختار سیاسی است. بنابراین، تجربیدی حضور زنان در فضای رقابتی، چهره‌های غیردوستانه و غالباً خصمانه به خود می‌گیرد. قانون اساسی به عنوان چارچوبی در خطاب این حاشیه‌گذاری تاریخی در اصول سوم و بیستم بر تساوی و برابری حقوق زن و مرد در برابر قانون و برخورداری آنها از حمایت قانون تأکید دارد. اما در اصل بیست و یکم، حمایت از حقوق زن را به حوزه خانواده و بقای آن محدود می‌کند و در اصل یکصد و پانزدهم، صراحتاً انتخاب رئیس‌جمهور را به رجال سیاسی محدود می‌کند. این در حالی است که ایران کنوانسیون حقوق سیاسی زنان (۱۹۵۲) را پذیرفته بوده است. بدین ترتیب، از یک سو، قانون اساسی صراحتاً از اصول برابری و رفع تبعیض حمایت می‌نماید و از سوی دیگر، اصل یکصد و پانزدهم بازنمایی همان دوانگاری تقسیم‌حوزدی عمومی و خصوصی است، که با اطلاق زنان به حوزه خصوصی، آنها را از ورود به عرصه عمومی منع می‌کند. به عبارتی، خود قانون اساسی در مسأله‌ی زنان در موضع ابهام قرار دارد. این ابهام ناشی از کلیشه‌های جنسی است که در طول زمان در ذهن قانون‌گذار شکل گرفته و تصویر ذهنی او، زن را از ورود به مشاغل عمومی منع کرده است (ناجی راد، ۱۳۹۶: ۵۴).

در ادامه، در بحث ساختار فرهنگی، بیشتر به موضوع کلیشه‌های جنسی پرداخته می‌شود. آمار و ارقام نشان می‌دهد که برخلاف حکومت‌های لیبرال تکثرگرا با مشارکت سیاسی بالای زنان، در حکومت‌ها با گفتمان مردسالاری شکل‌گیری سوژدی زنان به شدت محدود می‌شود به همین خاطر علیرغم تحولات جهانی شدن، غالباً به سختی گفتمان مردسالار با بی‌قراری و جاشدگی مواجه می‌شود.

جدول ۱- تعداد کارکنان زن عالی رتبه (۱۳۷۵-۱۳۹۰)

قانونگذاران، مقامات عالی و مدیران	جنسیت	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰
	کل	۳۲۵	۶۰۸	۷۴۶
	مرد	۲۸۳	۵۱۴	۶۲۰
	زن	۴۱	۹۴	۱۲۶
سهم زنان از کل		۱۲٪	۱۵٪	۱۶٪

جامعه‌شناسان و محققان حوزه زنان، علت حضور کم‌رنگ و ناچیز زنان را در مناسبات اجتماعی و سیاسی بیشتر ناشی از ایستارها و کلیشه‌های جنسیتی، فرهنگ اقتدارگرا و مردسالار که همواره رواج دهنده باورهای سنتی و پدرسالارانه بوده است، می‌دانند. در واقع باورهای سنتی و فرهنگ مردسالاری با تقسیم کار بر محیط خانه و اجتماع و محول نمودن امور خانه به

زنان، فرصت مشارکت برابر را از آنان سلب کرده است. البته این تفکیک ویژه، تنها به ایران اختصاص ندارد زیرا تقسیم اساسی بین حوزه عمومی و خصوصی در غرب نیز صورت گرفته است. بنابراین محدود کردن زنان در چهار دیواری خانه و تحقیر افکار، عقاید و کارهای او، نبوغ و نیروهای شگرف باطنی زن را سرکوب کرده و به طوری که او را حتی از خود نیز ناامید کرده و این مطلب به نحو بسیار بارزی درجه کارآمدی او را پایین آورده است (شادی طلب، ۱۳۸۴: ۶).

از طرفی از آنجایی که در ایران بیشترین تعداد مدیران را مردان تشکیل می‌دهند، نوع نگاه مردان به زنان نیز از جمله موانع مشارکت حداکثری زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی بوده است. گفته می‌شود مدیران مرد ایرانی معمولاً سه نوع نگرش نسبت به زنان زیر مجموعه خود دارند که هر سه آنها مانع رشد و ارتقای زنان در حیطه کاری به سطوح بالاتر و ارتقای آنان می‌شود (کوسمسو، ۱۳۷۸: ۱۵۷-۱۵۶) این سه نگاه را می‌توان در سه گزینه ذیل بررسی کرد: الف) نگاه ریسک‌نگر، ب) نگاه حمایت‌گرا، ج) نگاه تحقیرگرا

نگاه اول (ریسک‌گرا) به دلیل ارزشی که برای زنان قائل است، همواره نگران آن است که مبادا با واگذاری مسئولیت به یک یا چند زن و بروز علنی ضعف آنها تصویر عمومی نسبت به مجموعه زنان مخدوش شود.

دغدغه دیگر مدیران به جز مخدوش شدن نگاه عمومی به توانایی کلی زنان، نگرانی از مسئول شناخته شدن مدیر مرد بالادست در رابطه با خطاهای احتمالی زنان زیردست است. بنابراین در چنین حالتی، مدیریت یا مسئولیتی بالاتر از حد معمول به زنان واگذار نمی‌شود.

نگاه دوم (حمایت‌گرا) در رابطه با مدیرانی صادق است که زنان زیر مجموعه خود را موجوداتی برای حوزه مسئولیت خود می‌دانند. موجوداتی که فاقد بلندپروازی و جاه‌طلبی‌های مردانه‌اند و اصولاً مشکلات خانوادگی به آنها اجازه اندیشه برای رشد و ارتقا به سطوح بالاتر مدیریتی را نمی‌دهد. به همین دلیل اصولاً جایی برای بروز خلاقیت‌ها و شایستگی‌های زنان زیردست خود توسط مدیر حمایت‌گرا ایجاد نمی‌شود. نگرش حاکم بر این مدیران در بکارگیری زنان مدیر بیشتر حالت نمادین و ویتروینی دارد.

نگاه سوم (تحقیرگرا) به دلیل نگرش فرودستی یا ارباب - رعیتی مردان نسبت به زنان، ریشه در فرهنگ مردسالارانه حاکم دارد. نگاهی که زنان را به دلیل شدت احساسات و عواطف، عقلاً و منطقاً ضعیف‌تر دانسته و از همین رو زنان را شایسته واگذار کردن مسئولیت‌های جدی در عرصه تصمیم‌گیری نمی‌داند. هرچند این سه نگاه از سه آبشخور فکری فرهنگی مختلف است، اما نتیجه هر سه یکسان است و آن عدم بهره‌گیری از زنان در عرصه‌های مدیریتی و تصمیم‌گیری در ابعاد سیاسی و اجتماعی است (کار، ۱۳۷۶، ۵۸).

علاوه بر این در ایران مانند بسیاری از کشورهای جهان سوم حضور زنان را در بسیاری از مشاغل، مؤثر و مفید نمی‌دانند. این بینش داوری منفی از آنجا شکل می‌گیرد که عده‌ای اذعان دارند، زنان بهر حال دارای نقش همسری و مادری هستند، بنابراین در ترکیب هر دو نقش خود در خانه و بیرون از خانه معمولاً موفق نیستند. این باور تا آنجا ادامه دارد که امروزه مهارت و تخصص با جنسیت عجین شده است، معادله مرد- ماهر و زن - ناماهر تا آنجا از درجه صحت و اعتبار برخوردار است که یک شغل با بودن زن در آن تضمین می‌کند، محتوای شغل از نظر مهارت و تخصص در درجه پایین‌تری است. در واقع جنسیت کسانی که کار می‌کنند بیش از محتوای کارشان، نشان‌دهنده آن است که تا چه اندازه کار تخصصی یا غیرتخصصی است.

این مباحث را در واقع می‌توان در ذیل تئوری تفاوت‌های جنسیتی قرار داد. براساس این تئوری جایگاه و مکان زنان در اجتماع با مردان تفاوت دارد. معتقد است این نوع نگاه در واقع برگرفته از کلیشه‌های جنسیتی و با فرایند شناخت ارتباط تنگاتنگ دارد. چرا که اجتماع به طور کلی براساس نقش‌های سنتی و جنسیتی به شناخت افراد می‌پردازد و بر این اساس نیز

از رفتار زنان و مردان انتظارات متفاوتی دارد، در نتیجه این روند به حفظ و تداوم باورهای سنتی در خصوص جایگاه زنان و مردان در جامعه منجر می‌شود. همچنین مطابق با این تئوری، اجتماع، مردان را با ویژگی‌هایی چون؛ مستقل، بی پروا، ماجراجو، مقتدر و مدیر، زنان را با شاخص‌هایی چون؛ وابسته، منفعل، حساس، نرم خو و لطیف می‌شناسد (کار، ۱۳۷۶، ۵۹). باید خاطر نشان کرد اگر فرهنگ جامعه با زنان به شیوه‌های نابرابر رفتار نماید، یعنی در مقایسه با مردان آنان را با ویژگی‌های ضعیف یا منفی توصیف کند یا اگر امکان دستیابی به فرصت‌ها و منابع ارزشمند اجتماعی را به خاطر زن بودن برای آنها محدود سازد، در این صورت به تدریج این مؤلفه‌های جزئی از نهادهای ذهنی زنان می‌شود و به این ترتیب این ادراک منفی و ارزیابی ضعیف از توانمندی‌های خود به شکل‌گیری ساختار روانی و شخصیتی آنان منجر می‌شود.

پس از انقلاب اسلامی ایران توانمندسازی زنان براساس ایدئولوژی اسلام و قانون اساسی به عنوان مهمترین سند میثاق ملی بر مبنای بینش و جهان بینی اسلامی تدوین شد. تعدادی از اصول قانون اساسی ایران از جمله اصل‌های (۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و ۳۲) تفاوتی بین زن و مرد قائل نشده است، به طور مثال بند هشتم از اصل سوم قانون اساسی به مشارکت عام مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اشاره می‌کند و هیچ تبعیضی بین زن و مرد قائل نمی‌شود. همچنین اصل بیست و یکم قانون اساسی که به حقوق زنان مربوط می‌شود، دولت را موظف کرده است. از حقوق زنان در تمامی جوانب و سطوح قانون اساسی حمایت کند. علاوه بر این اصل که به طور صریح بر حفظ حقوق اجتماعی زنان تأکید می‌کند. اصل بیستم قانون اساسی هم افراد اعم از زن و مرد را بطور یکسان در حمایت قانون قرار می‌دهد و تأکید می‌کند، همه افراد جامعه با رعایت موازین اسلامی از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی برخوردارند. در آیات متعدد قرآن مجید نیز بر ارزش و اهمیت زن و رعایت حقوق انسانی او تأکید شده است. بطور مثال: در آیه ۱۳ سوره احزاب تفاوتی بین زن و مرد جزء در تقوا دانسته نشده است. از دیدگاه این کتاب آسمانی زن و مرد از یک نفس واحد برخوردارند و هرگاه در قرآن واژه انسانی به کار رفته است، مراد از آن نوع انسان است که از زن و مرد تشکیل شده است. اگر چه پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون دولتمردان و برنامه‌ریزان با تأکید بر موازین اسلامی و اصول متفرقی قانون اساسی، به منظور توسعه کمی و کیفی حضور زنان در عرصه‌های مختلف، برنامه‌های متعددی طرح‌ریزی کرده‌اند اما آمارها نشان می‌دهد به زنان به عنوان نیروی بنیادی در فرآیند توسعه و تعالی کشور توجه کافی نشده است و زنان ایرانی نتوانسته‌اند به جایگاه مناسبی در سطوح مدیریتی و تصمیم‌گیری دست یابند (احمدی نیا، ۱۳۸۰: ۱۳).

۲- ساخت قدرت سیاسی

ساخت قدرت از مهم ترین مولفه‌های اثرگذار بر مشارکت سیاسی زنان است. ساخت قدرت در جمهوری اسلامی ایران، متأثر از ماهیت قدرت، مفهومی سیاسی ایدئولوژیک دارد. نفوذ و اقتدار روحانیون در آن مشهود و بر سلسله مراتب قدرت در مذهب شیعه مبتنی است (احتشامی، ۱۳۸۵: ۸۷). شناخت موضوع حاکمیت در قانون اساسی می‌تواند به درک ساخت و توزیع قدرت در جمهوری اسلامی ایران و در نتیجه مشارکت سیاسی زنان کمک کند. طبق اصل ۵۶ قانون اساسی حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد و یا گروه خاصی قرار دهد. بنابراین قانون اساسی برای اصل حاکمیت، دو مبنای الهی و مردمی قائل شده است. مشروح مذاکرات مجلس در بررسی نهایی قانون اساسی (۱۳۵۸) نشان می‌دهد که تلفیقی از این دو مبنا محتوای این اصل را شکل داده است. خبرگان اتفاق نظر داشتند که حاکمیت مطلق از آن خداست، اما برخی معتقد بودند که خداوند این حق را به تمام مردم تفویض کرده است تا در چارچوب دین، آن را اعمال کنند؛ اما گروهی مانند سید ابوالفضل موسوی تبریزی بر این باور بودند که حق حاکمیت در عصر غیبت تنها به بندگان صالح و فقهای عادل تفویض شده است: «اصل حاکمیت ملی با ولایت مخالفت دارد زیرا در اصل پنجم ماحق تعیین سرنوشت را به فقیه دادیم،

حالا چگونه می‌توان حق حاکمیت را ناشی از ملت دانست؟ لذا این متن (اصل ۵۶) خلاف شرع است. سرنوشت ملت به طور مطلق به او واگذار نشده است» (مشروح مذاکرات شورای بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۵۱۰-۵۴۴). سرانجام واژه ملی را از ادامه حاکمیت برداشته و محمدحسین بهشتی بر مبنای استدلال زیر مدعی سازگاری دو مبنای مذکور شد: «این اصل (حاکمیت ملی) با اصل پنج (ولایت فقیه) منافات ندارد زیرا در ولایت فقیه ما آن را به انتخاب اکثریت مردم ذکر کردیم» (بهشتی، ۱۳۷۹: ۵۲۲-۵۲۴).

تلفیق این دو مبنا در اصل ۵۶ قانون اساسی و شکل‌گیری و توزیع قدرت بر اساس آن، حاکمیت الهی و حاکمیت ملی را در طول هم قرار داد. در مجموع، در قانون اساسی نهادی که منسوب به حاکمیت الهی است، ولی فقیه است. او کانون اقتدار در جمهوری اسلامی است و مشروعیت آن ناشی از حاکمیت خداوند تلقی می‌شود. با این وجود مجلس خبرگان رهبری به عنوان نهادی منتخب در کشف شخص صالح به عنوان ولی فقیه نقش دارد (بشیریه، ۱۳۸۱ ب: ۵۰). این امر برخاسته از ماهیت مذهبی قدرت در جمهوری اسلامی است، هر چند با مؤلفه‌های مردم سالارانه ترکیب شده است. وجود نهادهایی همچون ولایت فقیه، مجلس خبرگان و شورای نگهبان در کنار مجلس شورای اسلامی، شوراها و ریاست جمهوری حاکی از این واقعیت است. در نتیجه ی این امر باید گفت ساخت قدرت در جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی رد توجه زنان به مشارکت سیاسی عهده دار است.

پس از بازنگری قانون اساسی، توزیع جدیدی از قدرت با حفظ ساخت ایدئولوژیک آن در جمهوری اسلامی شکل گرفت. طبق اصل ۵۷ قانون اساسی قوای حاکم در جمهوری اسلامی عبارتند از قوه مقننه، مجریه و قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند. توزیع قدرت در این اصل به گونه‌ای بی بدیل تنظیم شده است. هرچند ظاهراً تفکیک نسبی قوا از این اصل دریافت می‌شود، این روابط از اشکال دو گانه تفکیک قوای نسبی و استقلال قوا متمایز است. در نظام کلاسیک تفکیک قوا، قدرتی مافوق قوای سه گانه وجود ندارد و قوای سه گانه یکدیگر را تعدیل می‌کنند. منظور از ولایت مطلقه امر و امامت امت همان حاکمیت از طریق رهبری است که به عنوان مقام حاکم، بر کل امور و شئون کشور نظارت، اشراف و سلطه همه جانبه (تشریحی، تفیذی و قضایی) دارد (هاشمی، ۱۳۸۶: ۸).

کانون‌های قدرت در قانون اساسی ۱۳۶۸ رهبری، رئیس جمهور و مجلس هستند. البته غیر از اینها نهادهای دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند نقش ویژه‌ای را در هدایت زنان به امور سیاسی عهده دار شوند. این نهادها همگی مستقیم یا غیرمستقیم تحت نفوذ رهبری قرار دارند. رهبری در قانون اساسی، قوه برتر پیش بینی شده‌ای است که اولاً: بر قوای سه گانه اشراف دارد، ثانیاً: خود مستقیماً بخش مهمی از اختیارات اجرایی را به عهده دارد که در اصل ۱۱۰، شمرده شده است. ولایت فقیه در رأس سه قوه قرار دارد و اصول قانون اساسی به نحوی تدوین و تصویب شده اند که حضور این قوه فوق قوا در همه بخش‌ها و در همه سمت‌ها محسوس باشد. این قوه می‌تواند و اختیار دارد هر یک از قوا را از حرکت باز دارد یا حرکت آن را تند و یاند، کند. می‌تواند هر یک را تقویت یا تضعیف و تعادل و توازن را بین آنها حفظ کند (مدنی، ۱۳۷۰: ۱۵۹).

اختیارات رهبری در اصل ۱۱۰ می‌تواند به شکلی موسع تفسیر شود و در توجیه آن به ولایت مطلقه امر و اشراف مقام رهبری بر قوای سه گانه، هماهنگ کردن تلاش آنها و یا به بند سه و چهار و هفت و هشت اصل ۱۱۰ و اصول ۱۷۶ و ۱۷۷ و یا به ابتکار در تعیین جهت گیری‌ها در صورت احتمال وجود مستحذات اشاره داشته باشد (خلیلی، ۱۳۷۲: ۲۵۸ و ۲۵۹). لازم به ذکر است پیشنهاد افزودن صفت مطلقه به دنبال ولایت در ذیل اصل ۵۷ و تصویب آن در آخرین روزهای کاری شورای بازنگری قانون اساسی، برای این بود که در قانون اساسی تصریح شود رهبر علاوه بر اختیارات و وظایف مصرح در قانون اساسی، این اختیار را دارد که هر اقدام و تصمیمی را که صلاح دانست ولو خارج از ترتیب مقرر در قانون اساسی و

احيانا مغاير با آن، انجام دهد (مهریور، ۱۳۸۷: ۲۳). هاشمی رفسنجانی، نایب رئیس شورای بازنگری، در اشاره به این اختیار می‌گوید: معنای این مطلق را که می‌گذاریم این است که اختیارات رهبر محدود به آن ۱۰-۱۱ تا نیست، می‌تواند در هر جا از بالای سر بیاید و بگوید این کار بشود یا نشود» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹ ۱۶۳۲). البته افزون بر اصل ۵۷، بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی نیز که از جمله اختیارات رهبری را «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام شمرده، همین معنا و مقصود را تأمین کرده است (مهریور ۱۳۸۷: ۴۵-۴۶).

بر اساس قانون اساسی نهادهای متعددی تحت امر ولی فقیه هستند: انتخاب شش فقیه شورای نگهبان از سوی رهبری صورت می‌گیرد. همچنین رهبری در انتخاب شش حقوقدان عضو شورای نگهبان نیز نقش دارد (اصل ۹۱)؛ زیرا رئیس قوه قضائیه که منصوب رهبری است آنها را به مجلس معرفی می‌کند. علاوه بر این ولی فقیه از طریق شورای نگهبان بر انتخابات و مصوبات مجلس شورای اسلامی نظارت دارد و با تعیین سیاست‌های کلان از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام چارچوب آنها را تعیین می‌کند. بنابراین رهبری، سیاست‌های کلی نظام در حوزه تقنین را ابلاغ می‌کند و بر انتخاب نمایندگان و مصوبات آنان نظارت دارد (نصیری، ۱۳۸۱: ۱۰۰). تعیین اعضای ثابت و متغیر مجمع از سوی رهبری انجام می‌شود. این مجمع، بازوی مشورتی رهبری است و به عنوان قائم مقام رهبری شناخته می‌شود (اصل ۱۱۲). از آنجا که مجمع در سمت قانونی مشورت با مقام رهبری، سرگرم تدارک و تعیین سیاست‌های کلان کشور است، مفهوم «تعیین سیاست‌های کلی نظام»، نوعی توسعه اقتدار برای رهبری است (هاشمی، ۱۳۸۶: ۷۰). از میان اعضای شورای عالی امنیت ملی به غیر از برخی مقامات که در پست خود منتخب رهبر هستند، مانند: رئیس قوه قضائیه و عالی‌ترین مقام‌های ارتش و سپاه، دو نماینده نیز به انتخاب رهبری تعیین می‌شوند (اصل ۱۷۶). این شورا طبق سیاست‌های کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری و تحت نظارت وی عمل می‌کند و اعتبار مصوبات آن، منوط به تأیید رهبری است. نیروهای امنیتی و نظامی که عبارت اند از: ارتش، سپاه، بسیج مستضعفین و نیروی انتظامی، تحت فرماندهی رهبر هستند. تعیین، نصب و عزل و استعفای رئیس ستاد مشترک و فرماندهان کل سپاه پاسداران و نیروی نظامی و انتظامی بر عهده ولی فقیه است. همچنین سیاست‌های دفاعی امنیتی کشور از سوی شورای عالی امنیت ملی در محدوده سیاست‌های رهبری تعیین و برای اجرا به نیروهای مسلح ابلاغ می‌شود (اصل ۱۷۶). این امر حاکی از نقش تعیین کننده رهبری در سطح سیاست گذاری و اجرایی در نیروهای مسلح است. از دیگر نهادهای تحت امر رهبری، صدا و سیما جمهوری اسلامی است که به عنوان «رسانه ملی، فعالیت می‌کند. نصب و عزل رئیس صدا و سیما با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت» (اصل ۱۷۵). با اینکه در ذیل اصل ۱۷۵ صراحتاً مقرر شده خط مشی و ترتیب اداره صدا و سیما را قانون معین می‌کند؛ ولی شورای نگهبان در یک نظر تفسیری اعلام کرده که سیاست گذاری، هدایت و تدبیر لازم در همه ابعاد صدا و سیما مخصوصاً درباره تحقق آزادی بیان و نشر افکار از اختیارات رهبر است و مجلس، صلاحیت قانون گذاری در این زمینه را ندارد (مهریور ۱۳۸۷: ۴۶۴). مجلس خبرگان نیز به صورت غیر مستقیم و به دلیل تأیید اعضای آن از سوی شورای نگهبان، که اعضایش مستقیم و غیر مستقیم منتخب رهبرند، تحت نفوذ رهبری است.

افزون بر اختیارات مصرح ولی فقیه در قانون اساسی، رهبری نهادهای دیگری را نیز در اختیار دارد. شورای عالی انقلاب فرهنگی، ستاد ائمه جمعه، نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌های نهادهای نمایندگی ولی فقیه در نیروهای نظامی و انتظامی، ستاد رسیدگی به امور مساجد، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و... از جمله نهادهای تحت نظر رهبری هستند. کسب نظر مثبت رهبری درباره وزرای اطلاعات، خارجه، دفاع و فرهنگ و ارشاد اسلامی از دوران ریاست جمهوری هاشمی به رویه تبدیل شده است (سفیری، ۱۳۷۸: ۱۳۳) رؤسای جمهور بعدی (خاتمی، احمدی نژاد و روحانی) نیز دست کم در باره این وزراء، نظر رهبری را تأمین کرده اند.

پس از بازنگری قانون اساسی با حذف نخست وزیری، اقتدار و اختیار بیشتری به رئیس جمهور داده شد. رئیس جمهور، نماینده منتخب و مستقیم مردم و یکی از مظاهر برجسته حاکمیت ملی (اصل ۱۱۴)، عالی‌ترین مقام رسمی کشور پس از مقام رهبری (اصل ۱۱۳) و رئیس قوه مجریه است که مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیم به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد (اصل ۱۱۳). در فرمان بازنگری قانون اساسی درباره قوه مقننه تنها به تغییر نام مجلس و تعداد نمایندگان آن اشاره شد؛ اما در اثر تغییرات قانون اساسی، جایگاه مجلس در ساختار قدرت دگرگون شد.

درباره جایگاه مجلس، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد که در دو تلقی از حاکمیت و مشروعیت در جمهوری اسلامی ریشه دارند. در نظریه حاکمیت و مشروعیت الهی، ملاک مشروعیت، اذن الهی است: «همه هستی از آن خداست. انسان‌ها نیز همچون همه پدیده‌های عالم هستی مملوک خدا هستند. بنده‌ای که همه چیزش از آن خداست، تصرف در او بدون اذن مالک حقیقی مجاز نخواهد بود... این نظام باید بر اراده تشریحی الهی استوار باشد و رضایت خداوند و اذن او در امور مختلف لازم است. کاری که می‌کنیم، قانونی که درباره دیگران اجرا می‌کنیم ... کارها و تصرفات را باید با مجوز انجام دهیم. در بینش اسلامی مجوز این تصرفات خداوند است. در حد اجازه او مجاز به تصرف هستیم. رأی مردم جایگاه خود را دارد ولی برای ما حجت شرعی ندارد، مشروعیت نمی‌آورد. از این رو اگر اسلام چیزی را نهی کرده باشد، حق نداریم با رأی و انتخاب خود آن را مجاز بشماریم. رأی خداوند در همه جا مطاع است و اعتبار رای مردم تا وقتی است که با دین منافات نداشته باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۶). از این منظر حق قانون گذاری مختص به خداوند است و این نظر که از طریق نمایندگان مجلس الحق قانون گذاری از آن مردم و اکثریت جامعه است اندیشه‌ای لیبرال و غیر اسلامی است. در اسلام «ریشه اعتبار قوانین به مالک حقیقی موجودات برمی‌گردد و اوست که حق قانون گذاری در جمیع موارد لازم را دارد و دیگر جای سؤال باقی نمی‌ماند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۷).

قائلان به این نظریه با استناد به آیاتی از قرآن کریم در مورد حکومت (یوسف آیه ۱۲ و ۴۰، انعام آیه ۵۷، شورا آیه ۴۸، مائده آیه ۴۴، ...) معتقدند از آنجا که صلاحیت قانون گذاری به صورت انحصاری در دست خداوند است آنچه «مجلس شورای اسلامی یا هر مجلس قانونی دیگر در کشورهای اسلامی وضع می‌کند تشریح نیست، بلکه کار آنها در قالب قانونی در آوردن احکام شرع است، یا قوانین و مقررات الزام آور را مطابق با مصالح جامعه اسلامی در محدوده‌ای تصویب می‌کند که نص شرعی وجود ندارد یا به تشخیص و تحدید موضوعاتی می‌پردازند که اساساً این تشخیص بر عهده مردم یا نمایندگان آنها می‌باشد» (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۱۶۰).

اما در نظر معتقدان به مشروعیت مردمی، از آنجا که خداوند حوزه عمومی را به دست مردم سپرده و آنها را حاکم بر سرنوشت خویش ساخته است، نهادهای مردمی در عرض نهادهای الهی قرار دارند. از این منظر مشروعیت حکومت در زمان غیبت، در چارچوب شرع، مستند به مردم است. حکومت، معاهدات دو طرفه میان حاکم و مردم است که به امضای شارع رسیده است.

در قانون اساسی، اصول مربوط به انتخابات و مجلس شورای اسلامی (۶۲-۹۰) در مقابل اصول مربوط به شورای نگهبان (۹۱-۹۹) و ولایت فقیه (۱۰۹-۱۱۰)، مختصات ویژه‌ای از سلسله مراتب قدرت را شکل می‌دهد که از ویژگیهای آن جایگاه ثانوی پارلمان و انتخابات به عنوان مظهر حاکمیت ملی در مقابل جایگاه ولایت فقیه به عنوان مظهر حاکمیت الهی و خصلت ابزاری نهادهای دموکراتیک در تثبیت بنیاد اصلی نظام سیاسی است. مجلس با همه اقتدار و نفوذی که بر قوای دیگر دارد و با وجود صلاحیت در وضع قوانین و نظارت بر دستگاهها و مقامات عالی رتبه اجرایی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد (اصل ۹۳). همچنین نظارت استصوابی باعث می‌شود تا مجلس نتواند به عنوان محلی برای نمود اراده عمومی مطرح شود؛ زیرا تمام امور انتخاباتی زیر نظر و با صلاحدید شورای نگهبان اعتبار می‌یابد. این صلاحدید یا مصلحت اندیشی

می‌تواند ابتکار عمل شورای نگهبان را تا آن حد بالا ببرد که آنچه را صلاح میدانند تأیید کند و آنچه را صلاح نمیدانند تأیید نکند؛ به عبارت بهتر در مراحل انتخاباتی دخل و تصرف نماید (هاشمی، ۱۳۸۶: ۲۵۹). در نتیجه بین مجلس شورای اسلامی به عنوان نهادی که طبق قانون اساسی، نماد حاکمیت مردم است و فقهای شورای نگهبان به عنوان پاسداران حاکمیت دینی، رابطه‌ای طولی برقرار می‌گردد (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۱۵۵) و مجلس به عنوان سیمایی از جمهوریت نظام باید خود را با اسلامیت آن هماهنگ نماید. در مجموع می‌توان گفت در نتیجه بازنگری قانون اساسی، جایگاه مجلس در سلسله مراتب قدرت تقلیل یافت.

مولفه‌های اقتصادی

۱- ساختار اقتصادی رانتیر

اقتصاد ایران با اتکای بر منابع نفتی و معدنی، از اقتصادهای رانتیر محسوب می‌شود. پیرو مباحث جامعه‌شناسی سیاسی، در اقتصادهای رانتیر، هیچ بازیگر جمعی درون جامعه نیست که قوانین را تصویب، حفظ و نظارت کند. در نتیجه، بی‌قانونی، عدم شفافیت، فقدان امنیت مالکیت و فساد، رفتار شایع این کشورها می‌شود. در اقتصادهای رانتیر، وجود منبع مالی مستقل برای دولت موجب می‌شود تا حکومت‌ها بدون نیاز به حمایت عمومی، شهروندان خود را سرکوب کنند. تشدید دوانگاری دولت-ملت در سطوح پایین‌تر، با دوانگاری حوزه‌ی عمومی - حوزه خصوصی و مرد-زن خود را نمایان می‌کند. فقدان نیاز جدی برای دریافت مالیات، موجب عدم شفافیت و پاسخگویی به مردم یا ارائه‌ی حکومت دموکراتیک می‌شود. این امر، در بلندمدت موجب استقلال دولت از طبقات اجتماعی و وابسته شدن طبقات اجتماعی به دولت و نهادهای آن می‌شود (پیراحمدی، ۱۳۹۶: ۵۴). در این شرایط، دولت رانتیر برای بقا تلاش می‌کند تا با اعطای رانت به برخی طبقات، حمایت خریداری کند. در ایران نیز متأثر از شرایط اقتصادی رانتیر، طبقات وابسته به رانت شکل می‌گیرند؛ ولی زنان کمتر قادرند تا خود را در این شبکه‌ی رانت جویان قرار دهند و جایگاه خود را درون شبکه رانت گیران تعریف نمایند. رانت جویی و به تبع آن فساد اقتصادی، علاوه بر این که مردان را از بعد مالی در جایگاه مسلط، نسبت به زنان قرار می‌دهد، در تضاد با اهداف توسعه قرار دارد؛ چرا که ضمن ناکارآمدی دولت، این رانت به صورت متوازن توزیع نمی‌شود و نارضایتی، فقر، نابرابری اجتماعی و انواع شکاف‌ها را در جامعه تشدید می‌کند. در نتیجه موارد مذکور، دولت بخش قابل ملاحظه‌ای از قدرت و سرمایه‌ی نمادین خود را از دست می‌دهد، پس ضرورت بیشتری برای ایجاد شبکه‌ی حامی پروری احساس می‌کند. در نتیجه، حکومت و منابع معدنی به صورت انحصاری در اختیار مردان قرار می‌گیرد. منطبق با متون توسعه، میزانی از توسعه و استقلال از اقتصاد متکی به رانت برای بنیان دموکراسی و ارتقای مشارکت سیاسی زنان ضرورت دارد. این همان پدیده‌ای است که در متون توسعه به عنوان تفرین منابع از آن یاد می‌شود.

تکیه بر منابع رانتیر و عدم توجه به سرمایه‌ی اجتماعی در ایران، شکاف دولت-ملت را تشدید می‌کند. بنابراین، از قدرت نمادین دولت برای بسیج دیگر اشکال سرمایه و منابع برای توسعه می‌کاهد. بدین ترتیب دولتهای ایران از یک سو، به دلیل فقدان احساس نیاز به سرمایه‌ی فرهنگی، انسانی و اجتماعی زنان و از سوی دیگر، به دلیل این که ایدئولوژی حاکم مردم‌محور است، نقش ثانویه برای زنان قایل می‌شوند. این دولت‌ها با روی آوردن به سیاستهای پوپولیستی، رویکردی ابزار گرایانه به زنان دارد و از حضور آنان به منظور تقویت، تحکیم و مشروعیت بخشیدن به ساختار سیاسی خود، بهره می‌گیرند (افضلی، ۱۳۹۵: ۶۹). در نتیجه، موضوع زنان نزدیک به انتخابات دوره‌ای ریاست جمهوری مطرح می‌شود و خیلی زود به فراموشی سپرده می‌شود. از منظر آلتوسری، گفتمان حاکم مردسالار ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، قانونی و حقوقی را به نحوی تنظیم و تدوین می‌کند که نقش ثانویه برای زن را باز تولید کنند. در نتیجه چنین آپارتوسی، گفتمان مردسالاری در متن قرار می‌گیرد

و صاحب قدرت بلامنازع می‌گردد و زن نیز حاشیه نشین و تابع تربیت می‌شود. در نتیجه زنان کمتر به صورت سوزده‌های آگاه و مستقل برای کسب هویت، وارد عرصه امر سیاسی شده و گفتمان حاکم را به چالش می‌طلبند.

۲- اشتغال

قدرت اقتصادی و منابع مالی، مهم ترین مشوق برای حضور در عرصه رقابتی انتخابات کسب کرسی در مجلس محسوب میشوند. غالباً داده‌های آماری مربوط به اشتغال و الگوهای مشارکت زنان در فرایند اقتصادی و نوسانات تولید ناخالص ملی فعالیت‌های زنان نادیده گرفته می‌شوند.

از آن روز که مدیران و کارفرمایان ایرانی به ضرورت حضور نیروی کار زنان در بخشهای تولیدی و خدماتی پی بردند، تا زمانی که این حضور، انبوه و متراکم شود، سیر تحولات کند و آهسته پیش رفته است. یکی از عوامل روند کند جذب زنان در بازار کار، عدم آموزش تخصصی آنان در مقایسه با مردان است. به این عامل، برخی دیدگاه‌های سنتی و حقوقی را نیز باید افزود.

در سال‌های پس از ۱۳۳۵ شمسی دگرگونی‌هایی در بازار کار ایران پدید آمد. از این تاریخ به بعد تعداد روز افزونی در زمینه‌های گوناگون به کار دعوت شده‌اند. آمار نشان می‌دهد که سال ۱۳۳۵ مبنای زمانی برای تعیین درجات تحول در زندگی شغلی زنان ایرانی است. بر این اساس، بر حسب آمارهای سازمان برنامه و بودجه، شمار زنان شاغل از ۵۷۳۰۰۰ نفر در سال ۱۳۳۵ به ۱۲۱۲۰۲۰ نفر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت. این افزایش نیروی کار زنان حاکی از افزایش مشارکت آنان است. این رقم در سال ۱۳۷۸ به ۲۴۰۹۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۸۳ به ۲۲۵۱۰۰۰ نفر رسید که نتیجه آن افزایش ۱۵ درصد سهم زنان از بازار کار است. مقایسه نرخ مشارکت مردان و زنان در سال ۱۳۷۸ نمایانگر ۶۱/۹ درصد برای مردان و ۱۱/۷ درصد برای زنان است. به این ترتیب، حدوداً به ازای هر ۶ مرد تنها یک زن مشارکت داشته است. این آمار در سال ۱۳۸۳ به ۱۱/۹ درصد افزایش یافت. این نسبت در مقایسه با ارقام مشابه در اغلب کشورهای جهان بسیار پایین است (موحدی، ۱۳۸۹: ۲۱). در بحث توزیع نیروی کار فعال زنان در ایران، می‌توانیم به چند بخش و حوزه توجه کنیم:

۱. سطوح کارگری: بیش از نیمی از شاغلان زن در کشور را کارگران تشکیل می‌دهند. این کارگران در سه بخش کارگران ماهر کشاورزی (۱۴/۳۴ درصد)، کارگران صنعتی (۳۱/۶ درصد) و کارگران ساده (۴/۷۹ درصد)، مشغول به کار هستند. بیش از نیمی از کارگران ساده در بخش کشاورزی (۵۲/۰۸ درصد) و ۲۹ درصد در بخش خدمات و ۸/۱۴ درصد در بخش صنعت و بقیه نیز در سایر بخش‌ها به کار اشتغال دارند. درصد باسوادی در سه گروه کارگران ماهر به ترتیب ۷۶/۲، ۵۱/۱ و ۵۸/۱ درصد می‌باشد. قسمت عمده زنان این گروه دارای تحصیلات کمتر از متوسطه هستند (مهدوی، ۱۳۹۸: ۱۴۶).

۲. سطوح کارمندی: ۱۶/۵۹ درصد کل کارمندان اداری و دفتری کشور و به عبارتی ۵/۹ درصد از اشتغال را زنان تشکیل می‌دهند. از این تعداد زنان ۱۹/۶ درصد در بخش خصوصی، ۷۴ درصد در بخش دولتی و ۰/۵ درصد در بخش تعاونی و ۵/۸ درصد در سایر بخش‌ها مشغول فعالیت هستند. بنابراین، گرایش عمده در بخش دولتی وجود دارد. با توجه به اینکه ۱۷/۵ درصد این کارکنان تحصیلات عالی و ۷۱/۸ درصد تحصیلات متوسطه دارند، می‌توان نتیجه گرفت که زنان دارای تحصیلات متوسطه عمدتاً به سمت این نوع مهارت یا فرصت شغلی گرایش می‌یابند (مهدوی، ۱۳۹۸: ۱۴۹).

۳. رده تکنسین‌ها: ۱۵/۹ درصد کل تکنسین‌های کشور را زنان تشکیل می‌دهند و به عبارت دیگر، از ۴/۱۲ درصد از کل اشتغال زنان در بخش بهداشت، ۵۲/۸ درصد در بخش مددکاری، ۱۴/۷ درصد در بخش اداره عمومی و ۱۲/۹ درصد در تأمین اجتماعی بوده است. در مجموع، بیش از ۹۵ درصد این گروه از زنان در بخش خدمات اشتغال دارند.

۲۶ درصد تکنسین‌ها تحصیلات عالی دارند و ۴۸/۳ درصد دارای تحصیلات متوسطه هستند. از این گروه ۷۸/۲ درصد در بخش دولتی و ۱۶/۳ درصد در بخش خصوصی و ۰/۳ درصد در بخش تعاونی به کار اشتغال دارند.

۴. سطوح تخصصی: مطالعه بازار کار ایران بر حسب مهارت نشان می‌دهد که ۳۹/۱ درصد متخصصان کشور را زنان تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر، ۲۹/۹۷ درصد زنان شاغل متخصص هستند. بیشترین درصد حضور این گروه زنان (۹۷/۸ درصد) در بخشهای خدماتی است و نقش سایر بخشها در جذب زنان متخصص بسیار اندک است. با توجه به اینکه ۶۲/۲ درصد زنان متخصص دارای تحصیلات عالی و ۲۵/۷ درصد دارای تحصیلات متوسطه هستند، می‌توان به این نکته رسید که بیشتر زنان تحصیل کرده در این گروه جای می‌گیرند. قسمت عمده زنان متخصص (۸۸/۹ درصد) در بخش دولتی و ۶/۱ درصد در بخش خصوصی مشغول به کار هستند (مه‌دوی، ۱۳۹۸: ۱۵۷).

۵. مدیریت‌های کلان: در رده قانون‌گذاران و مقامات عالی رتبه تنها ۲/۳۵ درصد کل شاغلان زن در این رده قرار دارند. از این میزان ۰/۰۳ درصد آنان در مقامات عالی و ۲/۳ درصد در سمت مدیران هستند. این ارقام سهم ناچیز زنان را در هرم تصمیم‌گیری نشان می‌دهد که به نوبه خود می‌تواند بخشی از تفاوت‌های جنسیتی در بازار کار را توجیه کند. ۶/۰۲ درصد این گروه تحصیلات عالی دارند و ۳۵/۷ درصد دارای تحصیلات متوسطه و ۰/۴ درصد نیز بی‌سواد هستند. از این گروه ۸۲/۹ درصد در بخش دولتی و ۱۲/۶ درصد در بخش خصوصی و ۰/۴ درصد در بخش تعاونی اشتغال دارند. بنابراین، توزیع اشتغال این گروه زنان کاملاً به سمت بخش دولتی تمایل دارد. در خصوص تأثیرات اشتغال در کسب درآمد بر مشارکت سیاسی زنان در ایران، باید گفت که آمار صرفاً به میزان اشتغال زنان توجه دارد، لکن تأثیر آن را بر مشارکت سیاسی زنان شاید بتوان از میزان حضور زنان در ساختار قدرت و تصمیم‌گیری اندازه‌گیری کرد (کریمی، ۱۳۹۶: ۱۴۶).

هر چند بهبود شرایط اشتغال زنان در سال‌های پس از انقلاب همواره یکی از موضوعات مهم بوده و به طرق مختلف از آن حمایت شده است، لکن این بهبود تنها در قالب آمارهای کمی قابل اندازه‌گیری نیست؛ زیرا اشتغال زنان از مسائلی است که هر گونه افراط و تفریط در آن موجب وارد آمدن آسیب‌هایی می‌شود که دامنه آن متوجه کل اجتماع می‌گردد. منع زنان از اشتغال، نه از نظر حقوق انسانی قابل توجیه است و نه شایسته است که زنان توانا از عرصه‌های اجتماعی جامعه دور نگه داشته شوند، اما از سوی دیگر، افراط در اشتغال زنان و عدم برنامه‌ریزی مناسب و اصولی در این زمینه ضررهای جبران‌ناپذیری را برای جامعه به همراه خواهد داشت؛ چراکه افزایش و نوع مشارکت زنان در مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ارتباط تنگاتنگی با کیفیت اشتغال آنها دارد. در خصوص اشتغال زنان باید گفت: در ایران نیز تقریباً همانند همه کشورهای جهان، موانعی در راه اشتغال زنان وجود دارد. عمده‌ترین موانع موجود در این زمینه عبارتند از (عفتی، ۱۳۷۳، ۱۶۵):

براساس شاخص‌های آماری موجود، زنان تنها حدود ۱۲٪ جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می‌دهند. این امر بیانگر سهم ناچیز زنان در بازار کار ایران است. مطابق با جدول ۳ سهم زنان در استخدام در دستگاههای دولتی، ناچیز و رو به کاهش است. مطابق جدول ۳، تنزل سهم زنان از ۳۹٪ به ۲۷٪ در بخش دولتی، بر مردانه‌تر شدن بیشتر استخدام در بخش دولتی دلالت دارد و افزایش سهم مشارکت زنان در بخش خصوصی، از ۱۴٪ به ۷۲٪، از یکسو، متأثر از جهانی شدن، بیانگر تغییر دیدگاه اجتماع در حوزه اشتغال زنان است. از سوی دیگر، با توجه به توانمندسازی آموزشی و تهدید فضای دولتی در حوزه اشتغال زنان، بخش وسیعی از این سرمایه به سمت بخش خصوصی گسیل شده است. از میان زنان استخدام شده در بخش دولتی، غالباً در بخش آموزش و پرورش و وزارت بهداشت مشغول به کار هستند. در حالی که بیشترین منابع اقتصادی، حقوق و تسهیلات به مدیران شاغل در وزارتخانه‌ها تعلق می‌گیرد که غالباً در اختیار مردان است.

از سوی دیگر، اشتغال زنان (حدود ۷۵٪) در بخش خصوصی صنعت، خدمات و کشاورزی و تبعیض موجود در پرداخت دستمزد برای کار مشابه به زنان از توان اقتصادی زنان می‌کاهد (کریمی، ۱۳۹۸: ۸۷). در مقایسه‌ی میان نرخ بیکاری میان زنان و مردان، همیشه نرخ بیکاری زنان بیش از دو برابر نرخ بیکاری مردان بوده است. هم‌چنین، دغدغه و تلاشی برای کاهش این نرخ بیکاری وجود ندارد. بدین ترتیب، داده‌های جدول مذکور بر زنانه شدن بیکاری در ایران دلالت دارد. در جمع بندی

جداول ۳ و ۴ می‌توان گفت، بازار کار زنان نسبت به مردان در ایران، نامتعادل است. این در حالی است که موانع قانونی و حقوقی برای اشتغال زنان وجود ندارد و به نظر می‌رسد این مسأله نشئت گرفته از بازار کار و وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران باشد. پیرو داده‌های جداول ۲-۴ و ۳-۴ می‌توان نتیجه گرفت که مشاغل کم درآمد زنان در بلندمدت از توان رقابتی زنان می‌کاهد و زنان فاقد بنیه اقتصادی لازم برای حضور در لیست‌های انتخاباتی می‌شوند. همراه با رانت جویی، کسب جایگاه مدیریتی و پشتیبانی مالی این پست‌ها برای مردان موجب می‌شود تا فضای سیاسی نیز به تبع توان مالی مردان، مردانه‌تر شود. در نتیجه، سوژه‌ی زنان به علت فقدان توان مالی یا عدم دسترسی به منابع قدرت، قادر به بروز و ظهور در امر سیاسی نیست و در ساختار مستحیل می‌شود. شاید به همین علت است که هدف توسعه‌ی هزاره‌ی سوم قاطعانه بر ضرورت حذف انواع نابرابری جنسیتی در تمام سطوح آموزش و روابط کار تأکید دارد. این در حالیست که بنا به جداول ۲ و ۳ بخش کوچکی از اقتصاد ایران به زنان تخصیص یافته و زنان به عنوان نیروهای حاشیه‌ای ساختار اقتصادی تعریف می‌شوند.

جدول ۲- سهم زنان در مشاغل دولتی و غیردولتی (۱۹۹۵-۲۰۱۲)

اشتغال زنان	۱۹۹۵	۱۹۹۹	۲۰۰۴	۲۰۰۶	۲۰۰۸	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
بخش عمومی	۵.۳۹	۲.۲۷	۸.۳۰	۲۲	۲۲	۷.۲۳	۶.۲۳	۲.۲۷
بخش خصوصی	۶.۱۴	۲.۱۶	۸.۱۸	۸۷	۸.۷۴	۳.۷۶	۴.۷۶	۸.۷۲

جدول ۳- نرخ مشارکت و بیکاری زنان و مردان در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۴

سال	نرخ اشتغال و بیکاری		نرخ مشارکت		نرخ بیکاری	
	مرد	زن	مرد	زن	مرد	زن
۱۳۸۵	۹.۶۳	۴.۱۶	۸.۱۰	۳.۲۳		
۱۳۹۰	۷.۵۹	۳.۱۱	۱.۱۳	۲.۲۴		
۱۳۹۲	۶۳	۴.۱۲	۶.۸	۸.۱۹		
۱۳۹۳	۹.۶۲	۲.۱۲	۹	۴.۱۹		
۱۳۹۴	۲.۶۴	۸.۱۳	۹.۸	۹.۱۹		

مأخذ: نتایج آمارگیری نیروی کار ۱۳۹۴

با وجود این که پدیده‌ی انقلاب اسلامی، زمینه‌ی مساعدی را برای مشارکت سیاسی - اجتماعی زنان فراهم کرده است. اما در عمل، اهداف این انقلاب در مورد نقش و جایگاه واقعی زنان در مدیریت کلان جامعه هنوز تحقق نیافته است. بعد از انقلاب اسلامی تا کنون، ورود زنان به رده‌های بالای سازمانی دارای موانع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، عرفی و سلیقه‌ای بوده است. با وجود این که تعداد زنان متخصص در جامعه و نیروی کار افزایش یافته است، اما پیشرفت آنها در مشاغل تصمیم‌گیری و سیاستگذاری چندان محسوس نبوده است. به طور کلی، علل و عوامل بسیاری بر مشارکت سیاسی زنان در ایران اثرگذار بوده‌اند. اگر بخواهیم این مولفه‌ها را تشریح کنیم در بعد سیاسی دو عامل ساخت قدرت و وجود فرهنگ مردسالاری در ساخت سیاسی به عنوان اصلی‌ترین عوامل شناخته می‌شوند. ساخت قدرت در جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی را در مشارکت سیاسی زنان ایفا می‌کند. تغییر ذهنیت دولتمردان و توجه به توانایی‌های زنان می‌تواند مشارکت سیاسی آنان را افزایش دهد. از سوی دیگر، در خصوص مردسالاری نیز باید گفت که مردسالاری محصول ساختار اقتصادی و به تبع آن ساختار سیاسی حاکم بر جامعه است که در حوزه‌ی فرهنگ، در ذیل هم پوشانی و دیالکتیک ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باز تولید می‌شود. برای تحول مشارکت سیاسی زنان باید کوشید تا الگوها به ترم و هنجار تبدیل شوند. بنابراین، یک برنامه ریزی و سیاست‌گذاری بلندمدت برای نیل به برابری جنسیتی ضرورت دارد تا هویت سوژهی زنان در روابط انقیاد بر ساخته نشود. با توجه به نگاه کیفی محور زنان، مشارکت سوژهی زنان در عرصه‌ی امر سیاسی و امر توسعه‌ی بهترین مکمل برای ارتقای توسعه و دموکراسی (کمینگر مردانه) در جامعه است. تغییر کلیشه‌های جنسی به این معناست که زنان نباید به علت تبعیض‌های جنسیتی از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود محروم شوند. ذات حکومت دموکراتیک، نیاز به مشارکت و عاملیت زنان در عرصه‌ی امر سیاسی دارد. هویت سوژدی زنان در ایران به شدت تحت تأثیر گفتمان مردسالاری است و از قدرت به چالش کشیدن آن ناتوان است. به عبارتی، می‌توان ادعا کرد که سوژدی زنان بنا به دلایل ساختاری و روان‌کاواندر لاکانی خود را در این همانی با مردان تعریف می‌کند که هنوز به هویت نمادین دست نیافته تا قادر به تعریف از خود، منافع و اولویت‌های خود باشد. هویت یابی مستقل سوژه‌ی زنانه، بدون توسعه و همکاری همدلانه قابل دستیابی نیست. این امر، تنها با تلاش همدلانه مردان برای برقراری برابری زن و مرد در جامعه‌ی دموکراتیک میسر می‌شود. سرکوب زنان به عنوان قشر حساس و آسیب‌پذیر با گسترش فقر، امنیت اجتماعی را به خطر انداخته و دستیابی به توسعه را به شدت به تأخیر می‌اندازد.

از سوی دیگر، ساختار اقتصادی، با سلب یا تحدید امکان مشارکت اقتصادی زنان، نه تنها سرمایه‌ی اجتماعی لازم برای مشارکت سیاسی را از زنان دریغ می‌کند، بلکه روز به روز از پرستیژ و منزلت اجتماعی زنان می‌کاهد. رسانه نیز در قالب ساختار فرهنگی تلاش می‌کند تا با ارائه‌ی تصویر زن خانه‌دار (مصرف‌کننده اقتصادی)، در جهت جامعه‌پذیری زنان و مشروع سازی ساختارهای مذکور عمل کند. بدین ترتیب، دلیل بی‌تمایلی برای عاملیت سیاسی زنان در امر سیاسی را باید در عدم هم‌افزایی یا واگرایی این دو رویکرد برای ارتقای جایگاه زنان جستجو کرد. محدودیت‌های ساختاری، مشارکت سوژه زنان را در معرض خصومت و انتقادهای گفتمانی قرار داده و مانع اجرای کامل برنامه‌های توسعه می‌شود.

منابع

آب نیکی، حسن. ۱۳۹۶. بررسی مشارکت سیاسی در طبقه متوسط جامعه ایران. دو فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های سیاسی نظری. شماره ۲۱.

آراسته خو، محمد. ۱۳۷۷. تاریخچه مشارکت سیاسی در ایران. موانع و مشکلات جامعه شناختی آن. فصلنامه جمعیت. شماره ۲۳ و ۲۴.

- اسماعیلی، علی. ۱۳۸۴. مبانی مشارکت سیاسی. تهران: نشر آدینه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). جامعه شناسی سیاسی، تهران، نشر نی.
- بیگدلو، علی و محمد مرادیان. ۱۳۹۱. مشارکت سیاسی، ابعاد و زوایا. تهران: نشر راهبرد سوم.
- قربانی، مهدی. ۱۳۹۵. جایگاه و انجا مشارکت سیاسی در مردم سالاری اسلامی. فصلنامه معرفت. سال بیست و پنجم، شماره ۲۲۶.
- کار، مهرانگیز (۱۳۷۶). مشارکت سیاسی زنان (موانع و امکانات)، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- کلانتری، ابراهیم و دیگران. ۱۳۹۰. درآمدی بر مبانی مشارکت در اندیشه سیاسی اسلام. فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی. سال هشتم، شماره ۲۶.
- مجلسی، محدباقر. ۱۳۶۸. بحارالانوار. تهران: وزارت ارشاد.
- مسعودنیا، حسین و دیگران. ۱۳۹۳. بررسی تأثیر اعتماد اجتماعی بر شیوه‌های مختلف مشارکت سیاسی. مسائل اجتماعی ایران، سال پنجم، شماره ۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). حقوق زن در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

